

## ضرورت وجود نیروی چپ در افغانستان

این جای هیچ شکی نیست که افغانستان در شرایط کنونی فاقد هر نوع نیروی توانمند انسانی است که بتواند آینده انکشاف علمی آن سر زمین را رقم زند. این ادعا نیز دلائلی از خود دارد. ممکن چند با سواد و یا بعضاً "تحصیل کردگانی که بتوانند وضع جهان و اساسات بکار برد بعضی علوم را بدانند در وطن ما باشد، اما این نیروی تغیر دهنده لازم که کشور ما را از بن بست دایره افسانه و علم بکشد نیست. نیروی چپ افغانی با اینکه خیلیها از هم پاشیده است اما در ناپاشیدگی خود هم این توان تحرک دادن را نداشته است.

جزیره های از هم پاشیده حزب سابق د.خ.ا نیز نشان دادند که تربیه لازم علمی و انقلابی را در مکتب قبلی خود ندیده و یا اصلاً "دران مکتب چنین شیوه ای وجود نداشته است. تعداد اعضای سابق حزب اعضای اماتور، دودل، خالی ذهن، متردد، غیراجتماعی و دور از شناخت علمی قضایای روند تکامل اجتماعی بوده و تا هنوز هستند. آنها همیشه در موقع لازم از مردم دوری و وقتی ضرورت شان افتاده به مردم با شیوه های اماتورانه مراجعه و از جانب مردم با تنفر و انزجار رد شده اند. امروز هم این جزیره ها فکر میکنند بین مردم جا دارند. درحالیکه چنین نیست. وقتی دو یا چند رفیق سابقه با هم یکجا شده و به راه و رسم سابقه هورا میکشند فکر میکنند مردم همان ها هستند. طوریکه قبلاً " نیز نوشته ام انکشاف کمی اعضای حزب د.خ.ا. بعد از کودتای هفتم ثور چنان بالا گرفت که به اساس روحیه مردم آن سرزمین غیر منتظره و با یک یا دو عامل بیرونی ارتباط داشت. قسمت اعظم اعضای جدید یا از ترس و یا جهت کسب جا و قدرت به حزب مراجعه کرده بودند. ازینکه افکار رهبران سابقه حزب نیز با روابط فامیلی و قومی از گره نادرست خود نتوانسته بود باز شود خویشان و علاقمندان شخصی خود را که با حزب و روش آن هیچ آگاهی نداشتند جذب و به مقامات حساس کودتائی نصب و بالاخره سبب شد ریشه آغازین خود را به این کار نادرست به فساد بکشانند. بعد ها نشان داد که در رهبری آن حزب اشخاصی با تفکر طبقاتی

نه بلکه با تفکر ناسیونالیستی و سمتی که آنرا هم دقیق آشنا نیستند پناه برده اند. این اشخاص امروز هم با همان شیوه تفکر کهنه و غیرطبقاتی با ساز و برگ امپریالیزم جهانی میرقصند. این بدان معنی نیست که باید تمام اعضای حزب مترقی از علم و تاریخ به تمام معنی آگاهی داشته باشند. همچنان رهبران کارگری یا زحمتکشانیکه که در رهبری یا در کادرهای حزبی جا میگیرند حتماً "با تئوری علمی انقلابی بصورت وسیع وارد باشند. اما رهبران حزبی و پیشآهنگان حزب باید این علم و هنر را داشته و مطابق به همان علم در عمل صادق و استوار باشند. هرگاه یکی از این خصوصیات را فاقد باشند توده زحمتکش را نه تنها رهبری نتوانسته بلکه به پرتگاه میکشانند. یعنی از همه چیزمقدم تر صداقت، راستی و استواری اهمیت بسزا دارد، که در ما اعضای سابقه ح.د.خ.ا. بهیچوجه دیده نمیشد و نمیشود. آنچه که دیده هم میشود مانند قطره آب مقطر است در لجن زار خودخواهی، ناستواری و بی اعتمادی. به اینصورت ح.د.خ.ا. نیز با اینکه از همه این انتیک های تاریخ گامی به پیش داشتند در تحرک علمی سرزمین ما نمیتوانستند کاری را انجام دهند.

باید گفت که مردم سرزمین ما از دوهزار سال قبل به اینسو در زد و خورد های جهان گشایان و افسانه سرایان قرار داشته اند. که اولین ضربه خورد کننده آن با ویرانی نوبهار بلخ آغاز گردیده است. علما و دانشمندان این سرزمین از چند نگاه خورد، خمیر و از مردم جدا شده اند. اول اینکه علمای فلسفه و تاریخ به قتل رسیده و یا کتابهای شان سوزانیده شده و خود هم زنده زنده سوختانده شده و یا آثار شان با کوبیدن به فرق شان و یا در غیاب شان از بین برده شده است. دوم اینکه در طول تاریخ اکثر علما و متفکران ما مجبور شده اند از جامعه اصل خود فرار نموده و به جوامعی که به آن ارتباط و نزدیکی لازم را نداشته اند متوطن گردند. که به این شکل تاثیر آنها در جامعه خود شان برای قرنهای به صفر مبدل شده است. سوم اینکه تمام علما با تسلط استعمار و استثمار حتی کوچکترین حق انسانی آنها از حیات شخص خود و خانواده بسوی دوری از فرهنگ مردمشان سوق گردیده تا اندازه ای که از زبان مادری شان یا بیگانه شده و یا آثار علمی شان دور از زبان و فرهنگ خود شان به جوامع استعماری تعلق گرفته است.

بیش از یک هزار سال سرزمین ما از فرهنگ آبائی خود محروم شده اند. کشتارها و ویرانی های بیشماری که به این سرزمین رخ داده است ساحه فراخ، وسیع و پر نفوس شان به ویرانه کم نفوس تبدیل شده است. از پانزده قرن به اینسو سرزمین ما هنوز نام برده را در کنار نام خود حفظ کرده که امروز هم به دفاع از همان نام بردگی افتخار مینماید. در کنار این همه تحمیل سرحدات اجباری ما را از انکشاف شناخت جهان دیگر چنان ضربه زده است که حتی به پیدا نمودن لقمه نانی احتیاج بوده ایم. در شناخت سرمایه های زیر زمینی ما هر کشوری عوض همکاری از در فریب پیش آمده است. گرچه این فریبکاری با کشورهای هم جوار ما نیز یک رنگ بوده اما امکانات جغرافیائی که از ما به غارت برده شده و کشور های همجوار بنا به وابستگیهای دوام دار و مقطعی از آن به دور مانده اند، فرقی را بین ما ایجاد کرده است که هنوز مردم ما به درک آن نرسیده و ممکن ده ها سال دیگر نیز آنرا درک نه کنند.

به اینصورت مریضی سرزمین ما خیلیها کهنه و تاریخی است. این درد کهنه و تاریخی در وجود هر یک ما چنان ویرانی را به بار آورده که ما خود از شناخت آن فرسنگها فاصله داریم. به همین لحاظ است که با وجود توان مغزی سرشار متفکرین و دانشمندان ما هنوز افیون شده ایم. حتی روشنفکران ما بی تصمیم و عجز اند.

با این مختصر پس منظر با سوادان و روشنفکران وطن، میخواهم در مورد وضعیت فعلی هموطنان ما مختصر چند سطری بنویسم:

مردم وطن ما بیشتر سواد را از طریق مساجد و تکایا بدست آورده و آموخته اند. این فراگیری سواد نیز بیشتر در فامیلهای با رسوخ و تکیه دار به خانقا، حلقه خانها، خلیفه ها و خوانینی که با استفاده از همین مساجد و تکایا تسلط و برتری خود را بر مردم ما محکم نگه داشته اند میباشد. مکاتب یا آموزشگاهائی که از شصت یا حتی هفتاد سال به اینسو پا در جامعه ما باز کرده اند روی شانه حکومتهائی قرار داشته که با تمام معنی یا به کشور های استعماری تعلق داشته و از طریق همین اماکن مذهبی تسلط خود را حفظ کرده اند و با سیستم تربیه های یکهزار قبل عجین و با برترنگه داشتن اطاعتهای کورکورانه همراه بوده است. تنها شاگردانیکه پا به خارج از سرزمین خود

گذاشته اند توانسته اند تا اندازه ای با تجدد آنهم با یکعالم آلودگیهای دور از علم شناخت که بتواند آنرا بین مردم عقبمانده خودمان تعمیم بخشند به وطن برگشتند. فراگیری علوم طبقاتی نیز برای ماچه از نگاه فراگیری و چه از نگاه هنر تطبیق وارداتی بوده و درد های اساسی مردم کشور ما را نادیده و نفهمیده دست به خود نمائی های پیش از وقت میزنند.

روند تکاملی تاریخ با شکل های نمایشی و اماتوری و خود نمائیهای دور از سنجش مسیر نه میگیرد و اگر هم گیرد حرکت نا آگاهانه و تصادفی است که ممکن کمتر مفید اما ضرر آن بیشتر متصور است. اما برای درست مسیر دادن روند تکاملی تاریخ با بی تفاوتی عمل کردن کاریست که هیچ انسان آگاه نمیتواند به آن بی تفاوت بماند. بنا بران در هر جامعه انسانی باید آگاهان جامعه و کسانی که به روند تکاملی تاریخ باور دارند و آنرا علما" لازم می بینند، باید دست بکار شوند. بدون اینکه پیش کشیدن خود و یا تصرف قدرت را مانند سابق در نظر داشته باشند. احیا و اصلاح روند آموزش تکامل تاریخ با شیوه های علمی و هنری آن وظیفه هر روشنفکر و دوراندیش وطن ماست. بنا بران باید گفت که ضرورت وجود نیروی چپ در افغانستان وظیفه تاریخی است بر هر یک روشن فکر وطن ما و هر روشنفکر کره روی زمین.

از همین نگاه است که من آماده ترین روند علمی چپ را در نهضت آینده افغانستان یافته و آنرا به همه گان توضیح کرده ام. اینکه در داخل نهضت آینده افغانستان چه تعاملاتی در جریان است. بخود حق میدهم تا از آنچه دید و تحلیل خودم از روند مترقی تکامل تاریخ است تائید و یا انتقاد کنم. من حق دارم دوری و یا نزدیکی خود را در روندی که من با آن موافق یا مخالفم مطرح کنم، اما این طرح و تقاضا به معنی دوری از روند علمی و نا وابستگی به احزاب مترقی نیست. من همیشه به آن جریانی ارتباط دارم که هسته علمی روشنفکرانی را تقویه و نو سازی میدارد تا آنها جامعه را از بند تفاوت های بالائی و پائینی نجات دهند.

[در ارتباط با این مقاله: دفاع از خود همت میخواهد اما دفاع از آرمان توده ها شجاعت است](#)